

## گنج حکمت

### هَمّت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»<sup>۱</sup>  
مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی هَمّت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن و ضخامت بدن.»

بهارستان، جامی

### تحلیل متن

هَمّت، یعنی اراده انجام کار و به ویژه کارهای بزرگ؛ اما این اراده و خواست به نیروی بازو نیست بلکه به غیرت و مردانگی است. غیرت نیرویی معنوی است که از باور برمی‌خیزد؛ باور به یک حقیقت؛ حقیقتی که می‌تواند حمیت را توجیه و تفسیر کند.

این نکته را با یک داستان دیگر می‌توان بسیار ساده و ملموس‌تر کرد. داستان حماسی «آرش کمان‌گیر» که همه دانش‌آموزان نیز با آن آشنا هستند. آرش تیری پرتاب می‌کند؛ هیچ نیرویی قادر نیست چنان تیری پرتاب کند به جز غیرت و حمیتی که می‌گوید نباید یک وجب از خاک کشور را به دشمن سپارد. یا در داستان رستم و اسفندیار؛ چون رستم به ناروا مورد حمله واقع شده، بنابراین حق با اوست. پس آن تیر دو شاخ به نیروی غیرتی است که دقیقاً بر دو چشم اسفندیار می‌نشیند.

هَمّت بلند دار که مردان روزگار از هَمّت بلند به جایی رسیده‌اند

## شعر خوانی

### زاغ و کبک<sup>۲</sup>

۱	زاغی از آنجا که فراغی گزید	رخت خود از باغ به راغی کشید
۲	دید یکی عرصه به دامان کوه	عرضه ده مخزن پنهان کوه
۳	نادره کبکی به جمال تمام	شاهد آن روضه فیروزه فام
۴	هم حرکاتش متناسب به هم	هم خُطواتش متقارب به هم
۵	زاغ چو دید آن ره و رفتار را	وان روش و جنبش هموار را

۱- در نسخه‌ای دیگر: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی با خود می‌کشد؟ (ن. ک بهارستان ۱۲۷۴ به تصحیح اسماعیل حاکی، روضه هشتم، ص ۱۱۶)

۲- این درس، پیش از این به عنوان قسمت دوم درس بازدهم ادبیات فارسی ۳ شأخه نظری آمده. نقل از اورنگ سوم (تحفة الاحرار) ۱۳۳۷، ص ۴۳۱، تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی.

بازکشید از روش خویش پای  
 بر قدم او قدمی می‌کشید  
 در پیش القصه در آن مرغزار  
 عاقبت از خامی خود سوخته  
 در پی او کرد به تقلید جای  
 وز قلم او، رقمی می‌کشید  
 رفت براین قاعده روزی سه چار  
 رهروی کبک نیاموخته  
 ماند غرامت زده از کار خویش  
 ۱۰ کرد فرامش ره و رفتار خویش  
 تحفة الأحرار، جامی<sup>۱</sup>

### تحلیل متن

روشن است که پیام اصلی داستان، پرهیز از تقلید کورکورانه و دوری از خودباختگی است و همان مثل معروف «زاغ می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد». تلاش انسان باید مصروف کشف خود شود، کشف توانمندی‌های خود، و نه اینکه به جای کشف استعدادهای خود به تقلید روی آورد؛ و از آنجا که رفتار تقلید شده، با ویژگی‌های اخلاقی و فطری او سازگار نمی‌افتد، بنابراین پایانی زیانبار خواهد داشت: فرد از خود دور می‌افتد و بی‌هویت می‌شود و ...

#### بیت ۱

قلمرو زبانی: راغ: دامنه سبز کوه، مرغزار/ فراغ: آسایش  
 قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: زاغ و راغ/ فراغ و راغ/ باغ و زاغ/ رخت کشیدن: کنایه از به جایی رفتن/ واج‌آرایی صامت «غ»  
 قلمرو فکری: زاغی برای اینکه در آسایش و راحتی بیشتری باشد، تصمیم گرفت از باغ به صحرائی برود.

#### بیت ۲

قلمرو زبانی: عرصه: میدان، صحرا/ عرضه ده: نشانگر  
 قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: عرصه و عرضه/ اضافه استعاری: دامان کوه  
 قلمرو فکری: آن عرصه سرسبز و زیبا، زیبایی‌های پنهان کوه را به نمایش می‌گذاشت.

#### بیت ۳

قلمرو زبانی: شاهد: زیارو./ روضه: باغ، گلزار. ج. ریاض./ فیروزه فام: به رنگ فیروزه (فیروزه)، کبود، آسمانی.

قلمرو ادبی : شاهد : ایهام دارد : ۱- گواه ۲- زیبارو  
قلمرو فکری : کبک بسیار زیبایی در آنجا بود و زیباروی آن باغ فیروزه رنگ بود.

بیت ۴

قلمرو زبانی : خُطوات : ج خُطوه، گام‌ها. / متقارب : هم‌گرای، نزدیک به هم.  
قلمرو ادبی : بیت ترصیع دارد. / جناس تام : هم و هم  
قلمرو فکری : حرکاتش موزون و هماهنگ بود و گام‌هایش نزدیک به هم و زیبا بود.

بیت ۵

قلمرو ادبی : اشتقاق : رفتار و روش  
قلمرو فکری : زاغ وقتی آن راه رفتن و حرکات متناسب و شیوه موزون راه رفتن او را دید؛ (بیت موقوف‌المعانی است با بیت بعدی)

بیت ۶

قلمرو ادبی : مصرع اول کنایه از کنار گذاشتن روش خود/ جناس ناهمسان اختلافی : پای و جای  
قلمرو فکری : زاغ از رفتار خود دست کشید و از کبک تقلید کرد.

بیت ۷

قلمرو ادبی : کل بیت کنایه از تقلید کورکورانه/ جناس ناهمسان اختلافی : قدم و قلم/ قلم : مجازاً نقش  
قلمرو فکری : مانند گام نهادن کبک گام می‌نهاد و حرکت می‌کرد.

بیت ۸

قلمرو زبانی : القَصّه : خلاصه/ مرغزار : دشت، چمنزار  
قلمرو فکری : خلاصه چند روز به این شیوه در آن چمنزار از کبک تقلید کرد.

بیت ۹

قلمرو زبانی : خامی : ناپختگی، بی‌تجربگی و نادانی/ رهروی : راه رفتن  
قلمرو ادبی : بیت واج‌آرایی «خ» دارد. / تصویر از خامی خود سوختن می‌تواند متناقض نما باشد.  
قلمرو فکری : سرانجام زاغ به خاطر تجربه نداشتن، داشته خود را نیز از دست داد و راه رفتن کبک را نیاموخت.

بیت ۱۰

قلمرو زبانی : غرامت‌زده : زیان‌دیده  
قلمرو فکری : زاغ حرکات و روش خود را نیز فراموش کرد و از این کار خود زیان‌دیده ماند.

# درس دوم

## اجزای نوشته: ساختار و محتوا

نمایه درس  
دوم

اصل این کار، یافت است نه دریافت.  
(رسائل، خواجه عبدالله انصاری)

محتوا: درس دوم به بازآموزی اجزای نوشته و مراحل نوشتن می پردازد.

### مَثَل نویسی

گسترش مَثَل  
در این بخش پنج مَثَل پیش‌بینی  
شده است که یکی از آنها به دلخواه  
انتخاب می‌شود و گسترش می‌یابد.

### کارگاه نوشتن

- ۱ تشخیص طرح اولیه نوشته
- ۲ انتخاب موضوع و تولید متن با رعایت مراحل نوشتن
- ۳ ارزشیابی و نقد نوشته‌ها براساس سنجه‌های مشخص شده

### متن و تصویر

متن درس طراحی ساختار بیرونی  
و ساختار درونی نوشته را آموزش  
می‌دهد. ساختار بیرونی شامل انتخاب  
قالب و طرح نوشته است که قبل از  
نوشتن انتخاب می‌شود و ساختار  
درونی همان تولید محتواست.

## اهداف درس دوم

- آشنایی با اجزای نوشته
- ایجاد توانایی طراحی ساختار درونی
- تقویت مهارت چینش و سازمان‌دهی بندهای یک نوشته
- بازآموزی و یادآوری روش‌های پرورش متن: بارش فکری، مقایسه و ...

- بازآموزی مراحل نوشتن
- کسب مهارت در نوشتن با بهره‌گیری از بازآفرینی مثل‌ها
- تقویت و توانایی تحلیل و بررسی متن

### روش تدریس پیشنهادی

#### نقشه مفهومی

منظور از نقشه مفهومی، رسم شبکه‌ای از روابط، میان عناصر متن است. ویژگی بارز این روش، آن است که از سوی دبیر نسبت به مفاهیم و طرح ذهنی دانش‌آموز آگاهی حاصل می‌کند و از سوی دیگر دانش‌آموز را در شرح ذهنیات و اندیشه‌های خود، به شیوه‌ای منسجم و روشمند، یاری می‌نماید.

#### گام‌های روش تدریس نقشه مفهومی

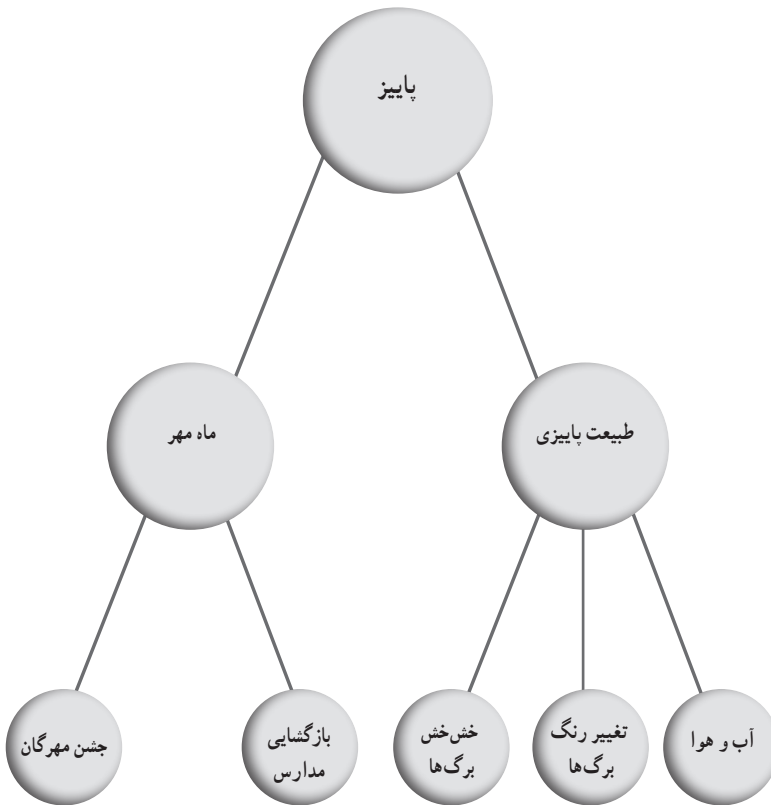
- ۱ تعیین موضوع
- ۲ مشخص کردن خرده موضوع‌ها و ذکر نمونه و مصداقی برای هر خرده موضوع
- ۳ رسم نقشه مفهومی
- ۴ تولید متن
- ۵ بازخوانی و ویرایش

**یادآوری :** گام‌های اول، دوم و سوم روش شبکه مفهومی، مربوط به مرحله پیش از نوشتن است. در گام چهارم، مرحله نوشتن اتفاق می‌افتد و گام پنجم مرحله پس از نوشتن است.

### روش اجرا

- موضوعی مطرح می‌شود که بتوان آن را به خرده موضوع تقسیم کرد. دانش‌آموزان در گروه‌های مشخص شده، با استفاده از روش‌های پرورش متن (بارش فکری، خوشه‌سازی و...)، خرده موضوع‌های مرتبط با موضوع اصلی را تعیین و برای هر یک، مصداق‌هایی را ذکر می‌کنند.
- گروه‌های دانش‌آموزی درباره طرح اولیه نقشه مفهومی، همفکری کرده و مفاهیم اصلی و فرعی موضوع را تعیین می‌کنند و در نهایت آن را در نموداری به نمایش می‌گذارند.
- دانش‌آموزان هر گروه با توجه به نقشه مفهومی، طرح نوشته را تعیین می‌کنند.
- هر یک از اعضای گروه، متناسب با طرح نوشته، خرده موضوعی را برگزیده، یک بند درباره آن می‌نویسد.

- اعضای گروه بندهای تولید شده را مطابق با ترتیب بندهای بدنه در طرح نوشته ترکیب می کنند (منظور از ترکیب، ایجاد انسجام و ارتباط منطقی بین بندهاست).
- بند مقدمه و جمع بندی، به کمک اعضای گروه نوشته می شود.
- اعضای گروه، متن را بازخوانی و ویرایش می کنند.



## متن تولیدی با موضوع «پاییز» بر اساس نقشه مفهومی

### پاییز

**بند مقدمه :** پاییز، فصل رنگ‌هاست. فصل مهر و مهربانی، فصل باد و باران و دیدار دوباره یاران، فصل روزهای کوتاه دیدار و شب‌های بلند انتظار.

**بندهای بدنه :** پاییز هزار رنگ و زیبا از راه می‌رسد. آسمان پوستین ابری چندلایه‌اش را بر تن می‌کند و زمین شادمانه، تن به نوازش باد و باران می‌سپارد و از خشاخش موسیقی دلنواز برگ‌های زردی که درختان سخاوتمندانه تبارش کرده‌اند، سرمست می‌شود.

هوا گرما را پشت سر نهاده و اگرچه خنکای دلپذیرش رو به سردی می‌رود، اما دل‌ها به دیدار دوستان نویافته گرم است. زنگ‌ها سرود مهر را می‌سرایند و شور درس و نشاط مدرسه، فضا را دلچسب می‌کند. از این همه دل‌آویزتر، نخستین کلاس که با فارسی آغاز می‌شود. دبیر خوش‌کلامی که در همین حال و هوا، با سروده «منوچهری» به استقبال درس می‌رود که «خیزید و خز آید که هنگام خزان است» و از مهرگان می‌گوید که پس از نوروز، جشن بزرگ ایرانیان باستان، بوده است.

**بند جمع‌بندی :** آری پاییز که با «مهر» آغاز می‌گردد، با لطف، امتداد می‌یابد و با عشق، رو به پایان می‌نهد؛ چرا که :

«پاییز بهار است که عاشق شده است».

### جستاری در متن

ساختار درونی نوشته با طراحی و چیش بندها به شرح زیر شکل می‌گیرد :

**بدنه نوشته :** بخش محوری متن است و نویسنده پیام و مفهوم اصلی خود را در آن مطرح می‌کند.

**بند مقدمه :** زمینه‌ساز موضوعاتی است که در بدنه به آن پرداخته می‌شود. نویسنده در بند مقدمه، ذهن خواننده یا شنونده را به سرعت به هدف و موضوع نوشته رهنمون می‌سازد. بند مقدمه را می‌توان پس از پایان نگارش بندهای بدنه نوشت؛ زیرا در پایان فرایند تولید متن، برای نویسنده روشن می‌شود که می‌خواهد ذهن خواننده را به چه سمت و سویی هدایت کند و یا بر کدام جنبه متن تأکید نماید.

**بند جمع‌بندی :** نقطه فرود نوشته است که با جمع‌بندی و پایانی تأثیرگذار، ذهن خواننده را با موضوع درگیر می‌کند.

### کارگاه نوشتن

از میان پرسش‌های کارگاه نوشتن به سؤال سوم می‌پردازیم.

این پرسش در همه درس‌ها با هدف نقد و تحلیل نوشته‌های دانش‌آموزان ارائه شده است و بهترین شیوه

تدریس آن، روش قضاوت عملکرد است. چنان‌که از نام روش برمی‌آید در این شیوه، یادگیری از طریق قضاوت درباره نوشته دیگران صورت می‌گیرد.

مبنای داوری، سنجه‌های ذکر شده در جدول پایان درس است. این تمرین، در حقیقت فرصتی برای آشنایی عملی دانش‌آموزان با نقد و نقدنویسی است. البته با توجه به اینکه سنجه‌های نقد در هر درس به روشنی تدوین شده است، انتظار می‌رود هر نوع نقد و نظری با ارائه دلیل و مبتنی بر یکی از سنجه‌ها باشد و از کلی‌گویی‌های بدون معیار پرهیز شود.

در اجرای این روش، فهرستی از معیارهای ارائه شده در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد تا نوشته‌ها را بخوانند و براساس سنجه‌های مورد نظر، تحلیل کنند. به این ترتیب دانش‌آموزان با درک روشنی از معیارها، می‌توانند درباره کیفیت نوشته‌ها قضاوت کنند. این کار علاوه بر تثبیت یادگیری، موجب پرورش تفکر انتقادی نیز می‌شود.

### آگاهی‌های فرامتنی

مثل‌نویسی: مراد از مثل‌نویسی، بازآفرینی ضرب‌المثل‌هاست. دانش‌آموز می‌تواند در بازآفرینی مثل، با فضاسازی، زمان و مکان را به دلخواه خود تعیین کند و با خلق شخصیت‌ها و گفت‌وگو میان آنها نوشته خود را گسترش دهد به گونه‌ای که نشانه‌ها و رگه‌هایی از ضرب‌المثل در آن دیده شود.

هدف ما از مثل‌نویسی، تقویت توانایی نوشتن است. مثل‌ها اگرچه به ظاهر کوتاه‌اند اما از نظر معنی، بسیار پرمایه و فربه‌اند؛ در مثل‌نویسی، میدان ذهن برای خلق معنا و تفسیرهای تازه، باز است. هدف دیگر از آوردن مثل‌ها آن است که دانش‌آموزان با فرهنگ کهن جامعه آشنا شده، کاربرد مثل‌ها را فرا بگیرند و بتوانند به شیوه‌ای مناسب، مثل‌ها را در نوشته‌ها و سخنان خود بگنجانند.



## درس سوم ذوق لطیف<sup>۱</sup>

نمایهٔ درس  
سوم

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن<sup>۲</sup> به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم، نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده<sup>۳</sup>. نمی‌دانست در کجا ریشه دواند.<sup>۴</sup>

با این حال، او نیز مانند مادرم توکل<sup>۵</sup> داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید. از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفهٔ برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه<sup>۶</sup> ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.<sup>۷</sup>

بنابراین خاله‌ام با همهٔ تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود، نه از بخل<sup>۸</sup> بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانهٔ مشترکی که خانوادهٔ دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانهٔ کهن سالی بود و بر سرِ هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

برای این خاله، من به منزلهٔ فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود و از دایرهٔ مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود.

۱- این متن، که از کتاب «روزها» نقل می‌شود، پیش از این با عنوان «بارقه‌های شعر فارسی» در کتاب زبان و ادبیات فارسی دورهٔ پیش‌دانشگاهی آمده است. قلمرو زبانی: بارقه، پرتو، جلوه، نور/ قلمرو ادبی: شعر فارسی به بارقه تشبیه شده است.

۲- قلمرو زبانی: دارا، توانا

۳- قلمرو زبانی: فرایند واجی ادغام صورت گرفته است.

۴- قلمرو ادبی: کنایه از در جایی ساکن و ثابت ماندن

۵- قلمرو زبانی: توکل: در اصل یعنی واگذار کردن کارها به خداوند. در اینجا یعنی تکیه‌گاهی معنوی، ایمان محکم به خداوند.

۶- قلمرو زبانی: بی‌شک، بی‌آلودگی/ قلمرو فکری: هر عصب و فکر... کنایه از عمیقاً مؤمن و با ایمان بودن.

۷- قلمرو زبانی: یعنی امیدوار بود. قلمرو فکری: کسی که پایه مقام رضا نهاد چون صائب / به خوش دلی گذراند عالم گذاران را

۸- قلمرو زبانی: خست داشتن، خسیس بودن. قلمرو فکری: گر آزاده‌ای بر زمین خُست و بس / مکن بهر قالی زمین بوس کسی (سعدی)

برای من قصه‌های شیرینی<sup>۱</sup> می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذّابی گفته بود. به او می‌گفتند «مادرجون». ورد زبانسان بود<sup>۲</sup>: «مادر جون این طور گفت، مادرجون آن طور گفت».

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها<sup>۳</sup> - که آن همه پُر رنگ و نگار و آن همه پَران و نرم است<sup>۴</sup> - راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی<sup>۵</sup> با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی‌ام موجود «بک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح‌الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی<sup>۶</sup> همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می‌دادیم و سعدی<sup>۷</sup> می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهمان برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد. سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد<sup>۸</sup>. این شیخ همیشه شاب<sup>۹</sup>، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی،<sup>۱۰</sup> معلّم اوّل که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، که هیچ حرفه‌ای<sup>۱۱</sup> از حرفه‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد، جمع‌کننده اَضداد: تشریح و عرفان، عشق و زندگی عملی، شوریدگی و عقل ... به هر حال، این همدم کودک و دست‌گیر پیر، از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است.

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره‌ای که خود سعدی در آنها نشست و شعرهایش را گفته بود. خاله‌ام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی توانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.<sup>۱۲</sup>

۱- قلمرو ادبی: حس آمیزی.

۲- قلمرو ادبی: ورد زبان بودن کنایه از دانم از چیزی حرف زدن.

۳- قلمرو ادبی: عالم افسانه: تشبیه.

۴- قلمرو ادبی: افسانه‌های نرم: حس آمیزی.

۵- قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۶- مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۷- مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۸- قلمرو فکری: سحر بیان سعدی به گونه‌ای بود که همه طبقات سنتی به راحتی می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند.

۹- قلمرو زبانی: جوان/ قلمرو ادبی: متناقض‌نما (این شیخ همیشه شاب)

۱۰- قلمرو ادبی: متناقض‌نما (پیرترین و جوان‌ترین).

۱۱- قلمرو زبانی: حرفه: گودال، سوراخ. قلمرو فکری: در اینجا منظور آداب و رسوم و سنن است.

۱۲- قلمرو ادبی: متناقض‌نما/ قلمرو فکری: شعرهای سعدی را به لحاظ همین ویژگی اش، «سهل و ممتنع یا سهل ممتنع» می‌گویند؛ یعنی آن قدر ساده و روان است که همه درک می‌کنند آنچنان که می‌پندارند می‌توان مثل آن سرود، اما نمی‌توان. همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است / همه خوانند مزامیر نه همچون داوود

آن کلیات سعدی که خاله‌ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم. سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد.<sup>۱</sup> بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم<sup>۲</sup> تا بر روی دو پا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خاله‌ام به خانه خودمان بازمی‌گشتم، قوز می‌کردم و از فرط هیجان، «لکه» می‌دویدم.<sup>۳</sup> کسانی که توی کوچه مرا این گونه می‌دیدند، شاید کمی «خُل» می‌پنداشتند.

خاله‌ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی. معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گذشتیم.<sup>۴</sup>

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود.

از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می‌نوشتیم، آن را به کار می‌بردیم.

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی<sup>۵</sup> برای من به منزله شیر «آغوز»<sup>۶</sup> بود برای طفل که پایه عضله و استخوان‌بندی او را می‌نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مربی کارآموده‌ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال<sup>۷</sup> ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سر خود و ره‌نوردی تنهاوش بود که:

«به حرص از شربتی خوردم مگیز از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا»<sup>۸</sup>

سنایی

روزها: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

۱- قلمرو ادبی: سراجۀ ذهن: تشبیه. از گلستان گرفته است: «و سنگ سراجۀ دل را به الماس آب دیده می‌سفتم و...». / سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد: کنایه از اینکه بر دانش و آگاهی من افزوده می‌شد.

۲- قلمرو ادبی: فوران تخیل: اضافه استعاره. تخیل به چشمه یا مانند آن تشبیه شده است که فوران می‌کند. / بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم: کنایه از این که تخیل شعری در من تقویت شده بود و وجود را گرفته بود.

۳- قلمرو زبانی: لکه: رفتاری بین دویدن معمولی و راه رفتن (نشانه هیجان زیاد). (معین)

۴- قلمرو ادبی: پالیز استعاره از آثار سعدی/ بوته: استعاره از حکایت و شعر/ شاخه استعاره از بیت‌ها و جمله‌ها.

۵- قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی

۶- قلمرو زبانی: شیر غلیظ گاویا گوسفند که پس از زایمان تا سه روز دوشیده شود. اولین شیر پس از زایمان.

۷- قلمرو ادبی: مانند راه رفتن کورها. کنایه از مشتاقانه راه رفتن. / بدون مربی و تنهایی شروع به نوشتن کردن.

۸- قلمرو زبانی: مگیز: بازخواست مکن. / استسقا: آب خواستن. مرضی که بیمار شکمش ورم می‌کند و آب بسیار می‌خورد و عطش بسیار دارد. این بیت را می‌توان از نمونه‌های «ایجاز» در علم معانی دانست. قلمرو فکری: نویسنده با تواضع می‌خواهد کاستی‌های احتمالی ابتدای نویسندگی خود و روی آوردن به این حرفه را توجیه کند.

## درنگی کوتاه در متن

باید گذشته از پیام اصلی متن، روی ریز پیام‌های آن نیز درنگی داشته باشیم. این ریز پیام‌ها بسیار مهم‌اند و در حقیقت، نقل متونی از این دست در قالب داستان و یا خاطره، خود از این روست که دانش‌آموز ما در طی یک سفر و یک روند با آنها یکی شود و خارخاری که در اقلیم وجود دانش‌آموز باید ایجاد شود، خود از درنگ در این ریز پیام‌ها و پس، پیام اصلی متن است.

از این قرارند این پیام‌ها:

■ از بحران‌های عصبی که امروز رایج است و تحفهٔ برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود.

شرق در برخورد با غرب، نتوانست دانش رشد و توسعه را از آن بگیرد و به جای آن در ظاهر فریبندهٔ تمدن غرب، تحلیل رفت. این ظواهر به سراب مانده‌اند، از دور فریبنده و امید بخشند و از نزدیک واهی و تهی. این است که مجذوب آن، سرانجامش تجربهٔ بحران‌های عصبی خواهد بود.

■ هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبهٔ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.  
 ■ به این زندگی گذرا، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.  
 ■ عالم افسانه‌ها پُر رنگ و نگار و پُران و نرم است.

## کارگاه درس پژوهی

### آموزهٔ یکم: ساخت واژه

با توجه به آموزش دورهٔ ابتدایی و متوسطهٔ اول، نکتهٔ مهم دربارهٔ ساخت واژه این است که واژه از دید ساختار بیرونی و ظاهری در زبان فارسی، در نگاه نخست، به دو رده تقسیم می‌شود:

الف: ساده، مانند «گل، دل، شب، سیب، خوب»

ب: غیر ساده، مانند «گل‌ها، شب‌رو، سیبک، خوب‌تر»

در مرحلهٔ دوم، غیر ساده‌ها را از دید کارکرد وند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

■ صرفی، مانند (نشانه‌های جمع، نشانه‌های صفت برتر و عالی، یای نکره، وندهای صرف فعل و ...)

■ اشتقاقی (فراوان هستند و دامنهٔ بسیار فراخی دارند.)

اکنون در نگاهی عام، غیر ساده‌های غیر صرفی را بررسی و بخش‌بندی می‌کنیم:

وندی: از یک جزء معنادار و یک یا چند جزء بی‌معنا تشکیل می‌شود؛ مانند آلونک، کودکانه، روش و ...

«وند»ها را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیشوند، میانوند و پسوند تقسیم می‌کنند:

\* مهم‌ترین پیشوندها عبارت‌اند از:

- ۱- با - یا + اسم ← صفت: باادب، بااستعداد، باایمان، باهنر، باسواد، بانشاط
- ۲- بی - بی + اسم ← صفت: بی‌ادب، بی‌سواد، بی‌درد، بی‌علاقه، بی‌استعداد، بی‌هنر
- ۳- نا - الف) نا + صفت ← صفت: نامعلوم، نادرست، نامناسب، نامحرم، نامنظم  
(ب) نا + اسم ← صفت: ناباب، ناکام، ناشکر، ناسپاس، ناامید، نافرمان
- پ) نا + بن فعل ← صفت: ناشناس، نادار، نارس، نایاب، ناگوار، ناتوان، نادان
- ۴- هم - هم + اسم ← صفت: هم‌درس، هم‌وطن، هم‌خانه، هم‌خانواده، هم‌عقیده

\* مهم‌ترین پسوندها نیز از این قرارند:

- ۱- ی - الف) اسم + ی ← صفت: تهرانی، زمینی، ماندنی، رفتنی، خوردنی، علمی، صنعتی، فنی  
- «گی» گونه‌ای از «ی» است در واژه‌هایی که به «ه/ه» ختم می‌شوند: خانگی، هفتگی، خانوادگی  
(ب) صفت + ی ← اسم: زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی، درستی  
- گی در این موارد نیز گونه‌ای از «ی» است ← آلودگی، مردانگی، بیوستگی  
(پ) اسم + ی ← اسم: بقالی، نجاری، خیاطی، قصابی (این واژه‌ها هم بر نام عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان عمل حرفه و شغل اطلاق می‌شوند.)

- ۲- گر: اسم + گر ← اسم (صفت شغلی): آهنگر، مسگر، زرگر، آرایشگر، کارگر
- ۳- گری: اسم + گری ← اسم: وحشی‌گری، مودی‌گری، لابلالی‌گری، (تفاوت این نوع واژه‌ها با واژه‌ای مثل کوزه‌گری این است که کوزه‌گر به تنهایی کاربرد دارد اما «یاغی‌گر و مودی‌گر» به کار نمی‌روند. به همین دلیل در کوزه‌گری تنها «ی» پسوند مورد نظر است و در یاغی‌گری، گری)

- ۴- یت: اسم/صفت + یت ← اسم: وضعیت، شخصیت، جمعیت، کمیت، موقعیت، مالکیت، مسئولیت، مأموریت، مرغوبیت (تک‌واژ پایه این واژه‌ها، عربی است.)

- ۵- بن ماضی + ار ← اسم: کردار، رفتار، کشتار، گفتار، نوشتار، دیدار، ساختار، شنیدار. استثناً این واژه‌ها صفت‌اند: خریدار، گرفتار، برخوردار، خواستار، مُردار

- ۶- ه/ه الف) بن ماضی + ه/ه ← صفت مفعولی: افسرده، دیده، گرفته، نشانده  
(ب) بن مضارع + ه/ه ← اسم: خنده، گریه، لرزه، اندیشه، ستیزه، پوشه، ماله، گیره، پیرایه، آویزه  
(پ) اسم + ه/ه ← اسم: زیانه، دهانه، گردنه، چشمه، لبه، دندان، پایه، دسته، تیغه  
(ت) صفت + ه/ه ← اسم: سفیده، سبزه، سپیده، سیاه، دهه، پنجه، هفته، هزاره، سده

- ۷- ش : بن مضارع + ش ← اسم : روش، گویش، بینش، نگرش، آسایش، کُش، خورش، پوشش
- ۸- ان : بن مضارع + ان ← صفت : گریان، دوان، خندان، روان
- ۹- انه ( الف ) اسم + انه ← اسم : صبحانه، شاگردانه، بیعانه، شکرانه،  
 (ب) اسم + انه ← صفت/ قید : مردانه، زنانه، سالانه، کودکانه، روزانه، شبانه  
 (پ) صفت + انه ← صفت/ قید : عاقلانه، محرمانه، متأسفانه، مخفیانه
- ۱۰- گانه : صفت شمارشی + گانه ← صفت : دوگانه، پنج گانه، هفده گانه
- ۱۱- نده : بن مضارع + نده ← صفت : رونده، خورنده، گوینده، چرنده، خزنده
- ۱۲- ا : بن مضارع + ا ← صفت : جویا، روا، کوشا، بینا، پذیرا، دانا
- ۱۳- گار : بن فعل + گار ← صفت : ماندگار، آفریدگار، سازگار، آموزگار، رستگار
- ۱۴- چی : اسم + چی ← اسم : قهوه چی، گاری چی، درشکه چی، معدن چی، پستیچی، تلفنچی
- ۱۵- بان : اسم + بان ← اسم : باغبان، دربان، پاسبان، آسیابان، کشتی بان
- ۱۶- دان : اسم + دان ← اسم : نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان، چینه دان
- ۱۷- ستان : اسم + ستان ← اسم : سروستان، قلمستان، گلستان، هنرستان
- ۱۸- گاه : اسم + گاه ← اسم : خوابگاه، شامگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه
- ۱۹- زار : اسم + زار ← اسم : لاله زار، چمنزار، گندم زار، ریگزار، بنفشه زار، گلزار، نمکزار
- ۲۰- یه : اسم + یه ← اسم/ صفت : مجیدیّه، جوادیّه، مدحیّه، نقلیّه، خیریّه
- ۲۱- گ ( الف ) اسم + ک ← اسم : طفلک، اتافک، شهرک، مردک، عروسک، پشمک  
 (ب) صفت + ک ← اسم : زردک، سفیدک، سرخک، سیاهک
- ۲۲- چه : اسم + چه ← اسم : قالیچه، صندوقچه، کتابچه، دریاچه، بازارچه
- ۲۳- مند (، او مند) : اسم + مند ← صفت : ثروتمند، بهره مند، هنرمند، ارجمند/ برومند، تنومند
- ۲۴- وَر : اسم + وَر ← صفت : هنرور، پهناور، بارور، سخنور، نامور
- ۲۵- ناک : اسم + ناک ← صفت : نمناک، غمناک، سوزناک، ترسناک، طربناک
- ۲۶- وار/ واره : اسم + وار/ واره ← صفت/ قید/ اسم : امیدوار، سوگوار، رودکی وار، علی وار،  
 گوشواره (گوشوار)، جشنواره، ماهواره، غزلواره، نامواره
- ۲۷- گین : اسم + گین ← صفت : غمگین، اندوهگین، شرمگین
- ۲۸- ین و ینه : اسم/ صفت + ین ← صفت : آهنین، زرین، زرینه، رنگین، دروغین، نوین، چوبین،

مرکب: از دو جزء معنادار یا بیشتر تشکیل می‌شود؛ مانند: گلاب‌پاش، مداد پاک‌کن، میان‌وند، سه‌گوش، شب‌روان، گل‌خانه، شاهنامه و ...

وندی — مرکب: از دو یا چند جزء معنادار و یک و یا دو جزء بی‌معنا تشکیل می‌شود؛ مانند: رنگارنگ، فیلم‌برداری، بخش‌بندی و ...

نکته‌ها: ۱: برای تعیین ساختمان واژه به اجزای امروزی آنها که زایا و زنده است، توجه می‌کنیم نه پیشینه آنها؛ بنابراین واژه‌هایی مانند «تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زرخدان، پارچه، کلوجه، کوجه، مژه، دیوار و ...» را ساده به حساب می‌آوریم.

۲: در واژه‌های مرکب و وندی — مرکب، هیچ جزئی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده واژه قرار بگیرد؛ مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دوپهلو ... آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار تنها به این شکل درست است: خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ «خوش‌نویس ممتاز» اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید: خوش‌هانویس، خوش این نویس.

اگر بتوان میان دو جزء، جزء دیگری قرار داد، این امر نشان می‌دهد که اجزا از هم جدا هستند؛ مثل: گل سرخ: گلی سرخ، گل‌های سرخ / گل بنفشه: گل‌های بنفشه

### آموزه دوم: پارادوکس یا متناقض‌نما

متناقض‌نما آن است که شاعر یا نویسنده، دو مفهوم به ظاهر متضاد را در عین ناسازگاری با هم جمع آورد، به گونه‌ای که وجود یکی دیگری را نقض کند. پارادوکس دو بعدی است؛ یکی متناقض و دیگری حقیقی و این خود شگفت‌انگیزی و ایجاز نیز دارد. به تعبیر دیگر، با آشنایی زدایی کلام، پدیده‌های متضاد را مجموع می‌کند و با این روش، کلام از نظر ادبی بلیغ و زیبا و شگفتی آن بیشتر می‌گردد؛ زیرا خلاف عقل و منطق است و در عین حال کلامی است شاعرانه، متعالی و حاکی از واقعیت‌ها. در این بیت حافظ:

یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی

شاعر، شاهد و هر جایی بودن را با رخساره به کس نمودن یک‌جا جمع نموده است.

مثال‌های دیگر: این قصه عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

انفاس عیسوی زنده‌بخش است نه کشنده.

متناقض‌نما از نظر لفظ و معنا به دو نوع متناقض‌نمای لفظی و متناقض‌نمای معنوی تقسیم می‌شود: الف) متناقض‌نمای معنوی: در ورای ظاهر عادی و مطابق عرف پذیرفته شده‌اش، حقیقتی مخالف با ظاهر آن، نهفته است. بنابراین، ارائه این واقعیت‌ها، چون با عرف و منطق عادی منافات دارد، متناقض به نظر می‌رسد.

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شوم نامکرر است

ب) متناقض‌نمای لفظی: که در معنی تناقض وجود ندارد اما در آن الفاظی هست که در یک معنی با هم تناقض دارند و در معنی دیگر متناقض نیستند و تنها یکی از شیوه‌های آشنایی زدایی و زیبایی آفرینی زبانی است و ربطی به مفاهیم متناقض ندارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۴: ۲۷۱)

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

متناقض‌نما گاه در یک کلمه مرکب به وجود می‌آید، مانند: خراب آباد و گاه در ترکیب (ترکیب اضافی یا عطفی) شکل می‌گیرد: مجمع پریشانی، حاضر و غیاب و گاه نیز در یک یا دو جمله شکل می‌گیرد:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگارانند

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که باشکستگی ارزد به صد هزار درست

## کنج حکمت

### چنان باش...

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - بود، گفت: روزی درویشی مرا بشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما، او را چیزی می‌نوشتم. کسی بیامد که «شیخ تو را می‌خواند». برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که «چه کار می‌کردی؟» گفتم: «درویشی حکایتی چند خواست، از آن شیخ، می‌نوشتم.»

شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت‌نویس مباح، چنان باش که از تو حکایت کنند!»<sup>۲</sup>

اسرار التوحید، محمدبن منور

### تحلیل متن

«حکایت‌نویس مباح، چنان باش که از تو حکایت کنند»، این خود فلسفه حیات است؛ مونولوگ<sup>۳</sup> هر روز و هر ساعت بشر باید باشد. وقتی برای یافتن فلسفه حیات، می‌پرسیم:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر نمایمی وطنم

۱- در اصل: حکایت‌چند.

۲- نقل از ص ۱۸۷ ج ۱ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، شفیع کدکنی. و ص ۲۴۰ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام ذبیح‌الله صفا.

۳- واژه فرانسوی monologue (هنر) در تئاتر، قسمتی از نمایش که یک هنرپیشه به تنهایی در صحنه ظاهر شود و با خود حرف بزند.



و در بی پاسخ برمی‌آییم؛ آنچه از سیاحت و کنکاش در اقلیم وجود خود می‌یابیم، یکی خود همین است که شیخ گفته است. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» (آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم؟! بیهوده آفریده نشده‌ایم! اما برای چه آفریده شده‌ایم؟ پاسخ این است: «ليس للإنسان إلا ما سعى» برای اینکه به اندازه توانایی و وسع خود بکوشیم. برای عروج انسان، حد و حدودی نیست: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». اما منظور تلاش آگاهانه کردن است؛ گفته‌اند: «بک ساعت تفکر بهتر از شصت سال عبادت است». این چنین کسی می‌تواند، «نقطة عطف» واقع شود، تا از او حکایت کنند. موضوع تفکر و اندیشه در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار است که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير» (ملک: آیه ۱۰) دوزخیان می‌گویند اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم.)

# درس چهارم

## گسترش محتوا (۱) زمان و مکان

نمایه درس  
چهارم

نوشتن نوعی کشف کردن است.  
«ریموند کارور»

محتوا: گسترش محتوا با توصیف زمان، مکان و فضا سازی

### شعر گردانی

بیتی از سعدی انتخاب شده است.  
دانش آموزان درک و دریافت خود  
را می نویسند.

### کارگاه نوشتن

۱ تعیین زمان و مکان جزئیات و  
فضای نوشته  
۲ تولید متن با تأکید بر فضا سازی  
و زمان و مکان نوشته  
تحلیل و ارزشیابی متن بر اساس  
سنجه‌ها: وصف زمان و مکان و  
فضا سازی

### متن و تصویر

متن این درس یکی از شیوه‌های  
گسترش محتوا را آموزش می‌دهد.  
با توصیف زمان و مکان رویدادها و  
ذکر جزئیات، متن گسترش می‌یابد و  
عینی‌تر و ملموس‌تر می‌شود.  
سازمان‌دهی و چگونگی نوشتن  
جزئیات و توصیف حال و هوای  
موضوع نیز بیان می‌شود.

## اهداف درس

- آشنایی با روش‌های گسترش متن
- شناخت و درک اهمیت فضا سازی در متن
- آشنایی با توصیف زمان و مکان در نوشته
- تقویت توانایی توصیف جزئیات یک موضوع
- ایجاد علاقه‌مندی و نگرش مثبت نسبت به نوشتن گروهی

- توانایی تشخیص عناصر فضاسازی هر متن
- تقویت توانمندی در به کارگیری عناصر فضاسازی
- آشنایی با نمونه‌های برجسته فضاسازی در آثار نویسندگان
- توانایی درک مفاهیم شعر
- فراهم کردن فرصت دست‌ورزی برای دانش‌آموزان با شعرگردانی

### روش تدریس پیشنهادی

#### شش کلاه تفکر

ابداع‌کننده این تکنیک، ادوارد دیوونو (پدر تفکر خلاق) است. در این تکنیک به طور کلی با استفاده از شش سبک فکری، موضوع یا مسئله مورد نظر، بررسی می‌شود. برای هر یک از شش سبک فکری نیز یک کلاه با رنگی مخصوص در نظر گرفته شده است. در واقع رنگ کلاه‌ها نمایانگر طرز تفکر و نگرش افراد می‌باشد. دیوونو سعی می‌کند به کسانی که دور هم جمع می‌شوند، بیاموزد که تک بعدی فکر نکنند و به تفکر خود وسعت دهند و آنگاه به راه‌های خلاق بیندیشند و با یک هماهنگی مدبرانه، نتایج را طبقه‌بندی کرده و در تصمیم‌گیری از آن استفاده کنند.

#### روش اجرای تکنیک شش کلاه تفکر

موضوع این درس گسترش متن با استفاده از فضاسازی است؛ به بیان دیگر انتظار داریم دانش‌آموزان بتوانند با توصیف زمان، مکان و جزئیات، فضاسازی مناسبی انجام دهند. برای این منظور از تکنیک شش کلاه تفکر استفاده می‌کنیم. در این تکنیک شش کلاه با رنگ‌های آبی، سفید، قرمز، سیاه، زرد و سبز وجود دارد که هر یک سمبل نوعی تفکر است. در این روش افراد با گذاشتن هر یک از کلاه‌ها بر سرشان، سبک فکری‌شان را براساس رنگ کلاه‌شان تغییر می‌دهند.

در اجرای این روش موضوعی را مطرح می‌کنید و خود به عنوان هدایت‌کننده بحث، کلاه آبی را بر سر می‌گذارید، درواقع کلاه آبی یک نماد برای نقش تفکر شماست.

هنگامی که کسی کلاه آبی را بر سر می‌گذارد باید به موارد زیر دقت کند.

- رنگ آبی نماد آسمان آبی رنگ است که چتر آن بر همه جا گسترده شده است و کسی که کلاه آبی بر سر خود می‌گذارد باید بتواند افکار جاری در محیط جلسه را در ذهن خود به جریان درآورد و نظم و تمرکز دهد.

■ کلاه آبی همچون یک نرم‌افزار است که تلاش می‌کند به تفکرکردن جمع، جهت دهد و با برنامه‌های مشخص، آن را به سرانجام برساند و گویی همچون یک کارگردان، تفکر جمع را هدایت می‌کند.

اکنون بر روی صندلی خود بنشینید و موضوع را بر روی تخته سیاه بنویسید. در نخستین اقدام و با هدایت شما همه دانش‌آموزان ابتدا باید کلاه سفید را بر سر بگذارند و در مورد موضوع بیان شده بیندیشند. هنگامی که افراد همگی تصمیم می‌گیرند با کلاه سفید تفکر کنند باید به نکات زیر توجه کنند:

■ هر آن چیزی که از اطلاعات محض در مورد موضوع می‌دانند بیان کنند. ادوارد دوبونو در این باره می‌گوید: چنین فردی همچون کودکی است که محتویات جیب خود را بر روی میز خالی می‌کند.

■ هنگامی که کلاه سفید را بر سر می‌گذارند، نباید به چیزهایی که شامل الهامات، قضاوت‌های متکی به تجارب گذشته، عواطف، احساسات و عقاید است، توجه کنند و تنها باید همچون یک رایانه، فقط اطلاعات ارائه کنند.

حال شما باید اطلاعات به دست آمده از دانش‌آموزان را که به واسطه تفکر با کلاه سفید ارائه شده است جمع‌بندی کنید. اطلاعات این بخش، گزارشی خنثی از دریافت‌های حواس است و کاملاً خام است. در اینجا برای گسترش زمان، مکان و فضا سازی دانش‌آموزان را وارد مرحله بعد کنید تا با گذاشتن کلاه قرمز بر سر، شروع به تفکر کنند. هنگامی که حاضرین می‌خواهند با کلاه قرمز در مورد موضوع مورد نظر تفکر کنند باید به نکات زیر توجه کنند:

■ اجازه دهید احساسات و عواطف بر وجود شما حاکم شده و به زبان درآیند و هر کسی می‌تواند از الهامات و دریافت‌های ناگهانی خویش سخن گوید و دیگر نیازی به استدلال نیست.

■ هنگامی که از کلاه قرمز استفاده می‌کنیم از قوی‌ترین احساسات خود نظیر ترس و نفرت گرفته تا احساسات ظریف نظیر تردید و سوءظن باید سخن به میان آوریم و به گفته «دوبونو» باید همچون آینه‌ای شویم که احساسات با تمام پیچیدگی‌هایش بیان شوند.

پس از اینکه تمام نظرات اعضای جلسه ارائه شد، شما اقدام به جمع‌بندی تراوشات فکری حاضران کرده و آنگاه به مرحله بعد قدم بگذارید و اجازه دهید حاضران کلاه زرد را بر سر بگذارند.

زرد نماد آفتاب است و آفتاب شروعی برای سازندگی، شادابی و خوش‌بینی است. گویی هر جا سراغ از خورشید گرفته می‌شود گرمی زندگی و زایشی دیگر در میان است و تفکر مثبت باید به همراه کنجکاوی و شادمانی و سرور و تلاش برای درست شدن کارها باشد. فرد با گذاشتن کلاه زرد تلاش می‌کند به نکات ارزشمند و مثبت موضوع بنگرد.

اکنون بار دیگر به جمع‌بندی نظرات به دست آمده بر اثر کلاه زرد بپردازید. حالا از دانش‌آموزان بخواهید با گذاشتن کلاه سیاه به جنبه‌های منفی موضوع نیز توجه کنند. پس از جمع‌بندی بالاخره به کلاه آخر یعنی کلاه سبز می‌رسید.

کلاه سبز، کلاه خلاقیت است. سبز، رنگ باروری است و همچون دانه‌ای است که هنگامی که در دل خاک می‌روید، روزی به درختی تناور و سرسبز تبدیل می‌شود.

در پایان شما با نکاتی که در گفتگوها در زمینه فضاسازی و توصیف زمان، مکان و جزئیات گفته شد، اشاره می‌کنید و از دانش‌آموزان می‌خواهید همین مطالب را در قالب نوشته درآورند و پیش‌نویس خود را ارائه دهند. هدف استفاده از «تکنیک شش کلاه تفکر»، گسترش ذهن دانش‌آموزان درباره موضوع و فضاسازی ذهنی است. متن زیر صبح یک روز مه‌آلود را در دشتی با سرزمین‌های باتلاقی توصیف می‌کند. خواندن این متن می‌تواند به فهم بهتر دانش‌آموزان کمک کند؛ جملات متن به لحاظ زمان و مکان، حال و هوا و جزئیات بررسی شده است.

«صبحی یخ‌زده و بسیار مرطوب بود. نمی‌که پشت شیشه پنجره کوچکم را فراگرفته بود این تصور را در من برمی‌انگیخت که دیوی تمام شب را گریسته و از پنجره به عوض دستمال استفاده کرده است. اکنون نم را که چون تار عنکبوت زمختی بر پرچینی لخت و علف‌های لاغر و نزار نشسته بود و خویشتن را از شاخی به شاخه‌ای و از ساقی به ساقه‌ای می‌آویخت، به خوبی می‌دیدم. بر هر زرده و دریچه بندی، نمی‌چسبناک سایه افکنده و مه سرزمین‌های باتلاقی چنان غلیظ و انبوه بود که انگشت چوبی روی تیر راهنما که مردم را به روستای ما راهنمایی می‌کرد (همان راهی که هرگز مورد قبول واقع نمی‌گردید، زیرا هرگز کسی از آن عبور نمی‌کرد)، تا به زیر آن نرسیدم پیدا نبود. سر که بالا کردم و تابلوی راهنما را نگریدم، وجدان زجرکشیده‌ام پنداشتی هیولایی را دید که مرا به سوی کشتی زندانیان دعوت می‌نمود.

هنگامی که به زمین‌های باتلاقی رسیدم، مه انبوه‌تر بود و به نظر می‌رسید که به عوض اینکه من با اشیا مواجه شوم، آنها با من تصادم می‌کنند. و این موضوع در وجدان ناراحت من تأثیری بس ناخوشایند داشت. زرده‌ها و پشته‌ها و تل‌ها از میان مه ناگهان به سویم می‌جهیدند، گویی به وضوح فریاد می‌زدند: «آهای این پسر بچه کلوچه دیگری را دزدیده، او را بگیر!» گاوها نیز با همان شیوه غیرمنتظره به سویم می‌آمدند و همچنان که خیره‌خیره مرا می‌نگریستند و از منخرینشان بخار بیرون می‌دادند، می‌گفتند: «سلام دزد کوچولو!».....»

(آرزوهای بزرگ، دیکنز)

جزئیات	حال و هوا	مکان	زمان	
	×		×	صبحی یخ زده و بسیار مرطوب بود.
	×			نمی که پشت شیشه پنجره کوچکم را فراگرفته بود.
×	×			این تصور را در من برمی انگیزت که دیوی تمام شب را گریسته و از پنجره به عوض دستمال استفاده کرده است.
×	×	×		اکنون نم را که چون تار عنکبوت زمختی بر پرچینه لخت و علف‌های لاغر و نزار نشسته بود و خوشتن را از شاخی به شاخه‌ای و از ساقی به ساقه‌ای می‌آویخت، به خوبی می‌دیدم.
×	×	×		بر هر زده و دریچه بندی، نمی‌چسبناک سایه افکنده و مه سرزمین‌های باتلاقی چنان غلیظ و انبوه بود که انگشت چوبی روی تیر راهنما که مردم را به روستای ما راهنمایی می‌کرد
	×	×		(همان راهی که هرگز مورد قبول واقع نمی‌گردید، زیرا هرگز کسی از آن عبور نمی‌کرد)، تا به زیر آن نرسیدم پیدا نبود.
×	×			سر که بالا کردم و تابلوی راهنما را نگریستم، وجدان زجرکننده‌ام پنداشتی هیولایی را دید که مرا به سوی کشتی زندانیان دعوت می‌نمود.
	×	×		هنگامی که به زمین‌های باتلاقی رسیدم، مه انبوه‌تر بود و به نظر می‌رسید که به عوض اینکه من با اشیا مواجه شوم، آنها با من تصادم می‌کنند.
	×			و این موضوع در وجدان ناراحت من تأثیری بس ناخوشایند داشت.
×	×	×		زده‌ها و پشته‌ها و تل‌ها از میان مه ناگهان به سویم می‌جهیدند، گویی به وضوح فریاد می‌زدند: «آهای این پسرچه کلوچه دیگری را دزدیده، او را بگیرید!»
×	×			گاوها نیز با همان شیوه غیرمنتظره به سویم می‌آمدند و همچنان که خیره خیره مرا می‌نگریستند و از منخرینشان بخار بیرون می‌دادند، می‌گفتند: «سلام دزد کوچولو!»

### کاربرگ شماره یک

گسترش موضوع با توصیف زمان و مکان

طرح موضوع : زنگ ورزش است. در حیاط مدرسه حادثه‌ای برای یکی از دوستانتان روی می‌دهد. قبل از پرداختن به شرح ماجرا، زمان و مکان حادثه را با ذکر جزئیات توصیف کنید.

الف) توصیف زمان حادثه :

ب) توصیف مکان حادثه :

## کاربرگ شماره دو

### فضاسازی در نوشته

فضای کلاس و حال و هوای دانش‌آموزان را قبل از برگزاری یک امتحان توصیف کنید.

### جستاری در متن

جهت تفهیم بهتر عناصر فضاسازی می‌توان نمونه‌هایی از آثار نویسندگان بزرگ را در کلاس خواند و عناصر فضاسازی آنها را تحلیل کرد.

### نمونه توصیف مکان و زمان

آخرهای تابستان آن سال‌ها در خانه‌ای در یک دهکده زندگی می‌کردیم که در برابرش رودخانه و دشتی و بعد کوه قرار داشت. در بستر رودخانه ریگ‌ها و پاره‌سنگ‌ها، زیرآفتاب، خشک و سفید بود. آب زلال بود و نرم حرکت می‌کرد و در جاهایی که مجرا عمیق بود، رنگ آبی داشت. نظامی‌ها از کنار رودخانه در جاده می‌گذشتند و گرد و خاکی که بلند می‌کردند روی برگ‌های درختان می‌نشست، تنه درخت‌ها هم گرد و خاکی بود. آن سال برگ‌ها زود شروع به ریختن کرد و ما می‌دیدیم که قشون در طول جاده حرکت می‌کرد و گرد و خاک برمی‌خاست و برگ‌ها با وزش نسیم می‌ریخت و سربازها می‌رفتند.

دشت سرشار از محصول بود و باغ‌های میوه فراوان داشت و در آن سوی دشت، کوه‌های قهوه‌ای رنگ دیده می‌شد. در این کوه‌ها جنگ بود و ما شب‌ها برق توپ‌ها را می‌دیدیم. در تاریکی، مثل رعد و برق بود، ولی شب‌ها سرد بود و هیچ نشانه‌ای از آمدن طوفان نبود. گاهی در تاریکی، صدای سربازها را که از زیر



پنجره می‌گذشتند، می‌شنیدیم. شب‌ها آمد و شد زیاد بود و قاطرهای زیادی بودند که در هر لنگه خورجینشان یک صندوق مهمات بود. کامیون‌های خاکی‌رنگ که آدم بارشان و کامیون‌های دیگری که روی بارشان برزنت کشیده شده بود و آهسته‌تر حرکت می‌کردند.

(وداع با اسلحه، ارنست همینگوی)

### نمونه‌ای از فضاسازی و پرداختن به جزئیات:

چراغ زرد کهربایی روشن شد. اتومبیل‌هایی که جلوتر از بقیه بودند پیش از قرمز شدن چراغ، سرعت خود را افزایش دادند و سریع عبور کردند. در خط‌کشی عابر پیاده، چراغ سبز روشن شد. مردمی که منتظر ایستاده بودند قدم‌زنان از روی خط‌های سفید آسفالت سیاه گذشتند و به آن طرف خیابان رفتند.

راننده‌ها بی‌صبرانه کلاچ را زیر پای فشار می‌دادند و ماشین‌ها، حاضرپراق، مثل اسب‌هایی بی‌قرار که در انتظار ضربه شلاق باشند، عقب و جلو می‌رفتند. عابری از عرض خیابان رد شده‌اند اما چراغی که باید به ماشین‌ها اجازه حرکت بدهد هنوز چند ثانیه‌ای معطل می‌کند.

بالاخره چراغ سبز شد، ماشین‌ها مثل برق راه افتادند؛ اما آن وقت بود که معلوم شد همه ماشین‌ها تیز و فرز نیستند؛ ماشینی که اول خط وسط ایستاده، تکان نمی‌خورد؛ لابد عیبی پیدا کرده: پدال گاز دررفته، دنده گیر کرده، بنزین تمام کرده و...

این چیزها تازگی ندارد. گروه بعدی عابری پشت خط‌کشی جمع شده‌اند می‌بینند که راننده ماشین که حرکت نمی‌کند، از پشت شیشه جلو دست‌هایش را تکان می‌دهد و ماشین‌های پشت سر، بی‌امان بوق می‌زنند.

(کوری، ژوزه ساراماگو)

### آگاهی‌های فرامتنی

#### باز آفرینی

#### شعرگردانی

شعرگردانی همچون حکایت‌نگاری و مثل‌نویسی شگردی برای نوشتن است. گستردگی، عمق، غنا، خیال‌انگیزی و تفکرزایی موجب گشته است که شعرگردانی در میان سازه‌های نوشتار، اهمیت و ارزش بیشتری داشته باشد. در شعرگردانی، هدف فقط بازگردانی شعر و تبدیل آن به زبان نثر نیست؛ بلکه باید به آن به‌عنوان یکی از راه‌های گسترش نوشته و فضاسازی نگریست.

#### مراحل شعرگردانی

■ تأمل: در این مرحله، دانش‌آموزان با تلفظ و معنای واژگان شعر آشنا می‌شوند و در حدّ معنای ظاهری، آن را شناسایی می‌کنند.